

آتش در گلستان از روزنامه همشهری

محمد رهبر _ خبرنگار اعزامی همشهری به گرگان: اکبر مشکانی سی و پنج ساله ، سه سال زندانی داشته و در این يك سال آخر ، زندانی رای باز بوده است _ زندانی رای باز کسی است که وثیقه می‌گذارد و برای زندان کار می‌کند و روزها در خارج زندان به سر می‌برد اما شبها حتما باید به زندان بازگردد _ و همیشه از سرمای زندان گله داشته ، به همسرش می‌گوید ، با سه پتویی که رویش می‌اندازد گرم نمی‌شود و صبح‌ها که از خواب بلند می‌شود پاهایش خشک شده و مدتی طول می‌کشد تا آماده رفتن شود ، اکبر مشکانی گچکار و زندانی موادمخدر در آتش‌سوزی زندان گرگان می‌سوزد.



قرار نیست هیچ کس جوابی بگوید ، مدیر کل زندان‌های استان گلستان سیاه پوشیده؛ روبه‌رویمان يك سرباز هخامنشی 20 سانتی‌متری با نیزه ایستاده است. عرب حاضر نیست حرفی بزند ، قرار است اگر چیزی از قولش بنویسیم شکایت کند. با این حال خوش‌برخورد است ، اولین جایی را می‌خوریم و او سومین سوال ما را هم جواب نمی‌دهد ، تنها چیزهای پراکنده می‌شنویم: _ این زندان ، زندان باز ما بوده است ، بیشتر از 60 درصد زندانیان موادمخدری هستند ، در این بیست سال زندان نساخته‌ایم و زندانی‌ها بیشتر شده‌اند ، هزار جور مشکل داریم از ایدز گرفته تا زندانیانی که موادمخدر را می‌بلعند و باید در دستشویی‌ها تخلیه‌شان کنیم ، شما جای من بودید چه کار می‌کردید؟

قاضی‌به هر کسی که در ارتباط با پرونده اطلاعاتی داشته ، دستور داده تا فعلا سخنی نگوید ، بنابراین از مسئولین پاك ناامید می‌شویم ، همه دست‌اندرکاران پاسخ دادن را به بعد از جواز مرکز حواله می‌دهند ، مرکز ، مرکز مثل اسم رمز تکرار می‌شود. ناچاریم منبع اطلاعاتی دیگری پیدا کنیم ، فقط می‌ماند مردم کوچه و بازار. گرگان شهر کوچکی است با تنوع زیاد جمعیتی ، ، ترکمن‌ها مازنی‌ها ، کردها و ترک‌ها و قهوه‌خانه جایی که از همه جا جمع می‌شوند و خبری می‌توان یافت.

زندان گرگان که در بیرون شهر است تازه‌ساز است ، مانند قلعه‌ای ساخته‌اند و درونش تروتمیز است با کف سنگ و دیوارهای روشن ، اما پیش از این گرگان زندان درست و درمانی نداشته است ، اوایل انقلاب یکی از سه سینمای شهر که چسبیده به زندان شهرستانی بوده ، به زندان تبدیل می‌شود ، صندلی‌ها را برمی‌دارند و با همان سرویس‌های معدود بهداشتی چند صد نفری در زندان جاخوش می‌کنند ، صاحب سینما خود از زندانیان اولیه است سینما تا همین سال‌های پیش زندان بوده است و اخیرا با انتقال زندان به خارج از شهر قرار است که پایگاه فرهنگی باشد اما زندانیان رای‌باز از آن زندان تازه‌ساز بهره‌ای نداشته‌اند ، 450 زندانی رای‌باز که همگی وثیقه‌های مطمئنی برای آزادی نیم‌بندشان داشتند در سوله‌ای به سر می‌بردند که با دیوارهای 7 مترتف متری آنها را احاطه کرده بود ، سوله تا چهار ماه پیش سقف نداشت و اخیرا سقف ایرانی و پنجم شیشه‌ای زده بودند که بلای جان زندانیان شد. برای یافتن خبری از آنچه گذشته ، گذرمان به دفتر نشریه گرگان امروز می‌افتد. يك واحد 50 ، 60 متره خالی که میز آهنی و نشریات آرشیویی و چند کاغذ پاره که این سو و آن سو افتاده ، چیزی از خلوت آن نمی‌کاهد ، از بخت بد ، گرگان امروز دچار نقص فنی شده و گزارش مفصلی که درباره آتش‌سوزی زندان دارد در روز مقرر منتشر نخواهد شد.

خانم مسئول در شیفت صبح می‌گوید: تلاش خبرنگاران نشریه با در بسته روبه‌رو شده و تمامی اطلاعاتی که دست‌اندرکاران گرگان امروز به دست آوردند از مردم است. چند نفری که شاهد

آتش‌سوزی بوده‌اند ، خانواده زندانیان و ماموران آتش‌نشانی که بعضا حاضر شده‌اند تا حرفی بزنند ، مسئولین پیشاپیش نشریه را تهدید به شکایت کرده‌اند و حتی خبرنگاران گران امروز را از زندان بیرون انداخته‌اند؛ با این حال تحریریه پایشان را در یک کفش کرده‌اند تا گزارش به چاپ برسد اما اشکال در کامپیوتر و گویا چاپخانه ، همه چیز را عقب انداخته است.



زندانیان مجبور بوده‌اند برای گرم شدن پیت‌های روغن نباتی را پر از چوب کنند و بعد ذغالش را به داخل سوله بیاورند 4000 متر وسعت سوله با این کارها گرم نمی‌شده و زندانی‌ها باید هر چه داشتند روی خودشان می‌انداختند و با پتوهایی که دور خودشان آویزان می‌کردند ، مقابل باد سرد پناه می‌گرفتند رئیس یک پاسگاه محلی که از اولین شاهدان آتش‌سوزی است ، می‌گوید: سوله تنها یک بخاری داشته که آن هم نفت نداشته است؛ شب حادثه 207 زندانی در سوله خوابیده بودند ، ساعت 3 نیمه شب آتش‌سوزی شروع می‌شود و مسئولین زندان 22 دقیقه طول می‌کشد تا به آتش‌نشانی خبر دهند ، در این حین زندانی‌ها می‌بایست از در کوچک سوله که فقط یک متر برداشته می‌گذشتند تا نجات پیدا کنند.

* * *

پیدا کردن خانواده زندانی‌ها کار راحتی نیست ، خانواده‌ها می‌ترسند از اینکه در شهر اسمشان به‌عنوان خانواده یک زندانی در برود و از طرفی نمی‌خواهند چیزی بگویند که برایشان دردسرساز باشد. به آنها اطمینان داده‌اند که حادثه عمدی نبوده و اجازه داده‌اند تا از مسئولین زندان شکایت کنند. مسئولین گفته‌اند که زندانیان بیمه بوده‌اند و دیه به زودی پرداخت خواهد شد و جای نگرانی نیست ، اما آنها از علت وقوع آتش‌سوزی چیزی نگفته‌اند ، خانواده‌های زندانیان نیز که بعضا زابلی‌های فقیر در میان ایشان است ، آن قدر گرفتاری دارند که پی‌جویی پرونده نباشند ، حتی بعضی آن قدر پول نداشته‌اند تا برای تحویل گرفتن جسد به بیمارستان گرگان بیایند ، گرچه جسد‌ها غیرقابل شناسایی بوده است و مسئولین به خانواده‌ها می‌گفته‌اند تا با توکل بر خدا جسدی را انتخاب کرده و به خاک بسپارند؛ به سراغ یکی از خانواده‌ها می‌رویم که در اعلامیه ترحیم نه عکسی از قربانی زده است و نه اشاره‌ای به چگونگی جان سپردن کرده است. برادر زندانی می‌خواهد تا نامی از ایشان برده نشود ، می‌گوید اگر خودمان خبردار نمی‌شدیم و یکی از آشنایان که نگهبان زندان است به ما خبر آتش‌سوزی را ، نمی‌داد به این زودی‌ها ما را خبر نمی‌کردند می‌گوید برادرش 22 بهمن آزاد می‌شده است و آرام از مسئولین گله می‌کند که از زندانی‌ای که در دست آنها امانت بوده است درست نگهداری نکرده‌اند و در این سه سالی که در زندان به سر می‌برده به زن و

سه بچه اش هیچ کمکی نرسانده اند و حالا او مانده است و خانواده بی سرپرست برادر.



حلبهای روغن نباتی پر از ذغال کنار سیم‌های برق روکار قرار گرفته بوده و حرارتش باعث اشتعال و شعله‌ور شدن سیم برق می‌شود. سیم برق مثل خرج خمپاره عمل کرده و سقف ایرانیت و پشم شیشه را آتش می‌زند ، زندانیان خواب بودند و تا بخواهند بفهمند که چه بر سرشان گذشته سقف پایین می‌آید و پتوهای پشمی و تشک‌های ابری آتش را شعله‌ورتر می‌کند ، هیچ وسیله اطفاء حریق در دسترس نبود ، بنابراین راهی جز فرار از آتش نمی‌ماند و یک در کوچک که خودش مانعی به شمار می‌رفته است زندانیان به علت دیر رسیدن ماموران امداد ناچار به همدیگر کمک می‌کنند و چند نفری در همین یاری رساندن‌ها طعمه آتش می‌شوند 270 نفر آماري است که از کشته‌شدگان وجود دارد ، به علت اینکه گرگان بیمارستان سوانح و سوختگی ندارد ، مجروحان را به ساری می‌برند و جواز دفن اجساد نیز در بیمارستان پنج آذر گرگان به سرعت صادر می‌شود.

کنار خندق‌هایی که با لودر برای دفن زندانی‌ها در صحن امامزاده کنده‌اند ایستاده‌ایم ، آن طرف‌تر زن‌ها حلقه زده‌اند بر روی قبر ، برادر زندانی از دور نگاه می‌کند و سیگار می‌کشد. دو ماه پیش دامادش را از دست داده و حالا برادرش را. می‌گوید قبر کناری از آن یک سرباز زندان است که در آتش‌سوزی جان داده؛ زن‌ها با شعری دم می‌گیرند: ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد.